

(معاذی تبریزی)

گاهی از گوشه کتابخانه‌های بزرگ و اوراق کتابهای کهنه و قدیم نام بعضی از سخنوران و شعرای گمنام ادوار گذشته پیدا و ظاهر میشود که دانستن تاریخ آنها خالی از فایده نیست البته تحقیقات بسیار و استقصاء کامل لازم است تا تاریخ زندگانی يك شاعر گمنام و آثار وی از کتم عدم بمنصه ظهور و بروز برسد و این تحقیقات از حیث خدمت بادییات نیز بسیار سودمند است یکی از شعرای گمنام تبریز که در اواخر قرن هشتم و اوائل قرن نهم زندگی میکرد اردشیر بن حسن متخلص به (معاذی) تبریزی است این سخنور گمنام که نام و نشانی از وی جز (دانشمندان آذربایجان) که چند سطری بطور خلاصه ذکر شده در هیچ يك از تذکره‌ها اثری از وی دیده نشده از تاریخ تولد و وفات او نیز اطلاع صحیحی در دست نیست در کتابخانه اخوی حاج محمد نخجوانی دیوانی قریب پنج و شش هزار بیت ازین شاعر گمنام بنظر رسید که میتوان گفت نسخه منحصر بفردی است و همان نسخه اولی است که در زمان شاعر نوشته شده برسم خط قدیم چنانکه و آنکه را چنانک و آنک نوشته وزیر تمام سینها سه نقطه گذاشته و مرحوم تربیت نیز همین نسخه را دیده و در دانشمندان نام او را نقل کرده است این دیوان بقطع وزیری کوچک بوده و ابعاد آن طولاً ۱۹ و عرضاً ۱۲٫۵ سانتیم میباشد چند صفحه از اول و آخر این کهنه کتاب افتاده است اگر آنها را نیز بطور تقریبی بحساب آوریم جملتان کتاب سیصد صفحه میباشد هر صفحه ۱۷ - ۱۸ سطر است يك نقص دیگری هم دارد و آن اینست که در پنج صفحه آن از روی خط تصویرهای نامناسبی کشیده‌اند این دیوان تاریخ تحریر ندارد لیکن از رسم الخط و جنس کاغذ معلوم است که در اواخر قرن هشتم یا اوائل قرن نهم نوشته شده متأسفانه

خط آن بسیار بد مغلوط و ناخواناست لیکن قصائد و غزلیات و قطعات بسیار عالی دارد که بعضی از آنها در اینمقاله بنظر قارئین محترم میرسد کاتب این دیوان بسیار بیسواد و بد خط بوده است بطوریکه مطالب را از مقابل و ما بعد آن با قرینه باید بدست آورد در اینجا يك شعر ترکی بنظر آمد اگرچه بزبان ترکی گفته شده ولی چون در حق کاتب بدخط بیسواد گفته و بسیار خوب گفته است نوشتن آن در اینجا

نامناسب نیست

قطعه

قلم اولسون الی اول کاتب بدتحریرین که سواد رقمی سورمزی شور ایلر

گاه بر حرف سقوطیله ایدر نادری نار گاه بر نقطه سقوطیله گوزی کور ایلر

بسیار خوب گفته لله در القائل ترجمه آن اینست بریده باد دست آن کاتب

بدتحریری که سواد رقم او سورمارا شور میکند یعنی سور را شور مینویسد گاهی باسقط يك حرف نادر را نار و گاه باسقط يك نقطه (گوز) یعنی چشم را کور میکند این شاعر گمنام از اواخر قرن هشتم هجری تا اوائل قرن نهم بر حیات بوده و در دربار سلاطین شیروان مشهور به شروانشاهان بسیار مقرب و محترم بوده بمداحی سلاطین آن سلسله مشغول بود از سلاطین شیروان چند نفر را مدح کرده یکی امیر هوشنگ پسر کلاس بن کیقباد که از سال ۷۷۴ تا سال ۷۸۴ بر تخت سلطنت نشسته و یکی امیر شیخ ابراهیم بن سلطان محمد کیقباد است که عم زاده امیر هوشنگ بود و در سال هفتصد و هشتاد چهار بعد از امیر هوشنگ بر سلطنت رسیده امیر شیخ ابراهیم بعد از وفات امیر تیمور کورکان بر حیات بوده و در سال ۸۱۵ در جنگ قره یوسف ترکمان اسپر و با پرداختن مال خطیری مستخلص شده و در سال ۸۲۰ هجری وفات نموده این امیر شیخ ابراهیم برگزیده ترین و معتبرترین سلسله شیروانشاهان بود در کتب تواریخ رزانت عقل و تدبیر وی را ستوده اند و معاذی او را زیادتیر از سایرین مدح کرده است این امیر شیخ ابراهیم همانست که در تواریخ نوشته اند در سال ۷۸۸ هجری موقعیکه امیر تیمور بطرف شیروان برش برد این امیر بارشاد عقل دورانیش خود کمر اخلاص

بر میان بسته از راه انقیاد و خدمتگذاری به استقبال صاحبقران امیر تیمور رفته و بر کاب بوسی آنحضرت شتافت و باین تدبیر عاقلانه رعایای خود و مملکت متصرفی خود را از دست تطاول غارت گران محفوظ و مصون داشت و پیشکشهای بیشماری بحضور امیر تیمور عرضه داشت و از هر جنس لایق شاهانه از قبیل اقمشه و لباسهای ابریشم زر بفت و زره و شمشیر و اسب و غلام و کنیز بقاعده مغول از هر کدام نه نه که (تقوز تقوز) می گفتند از نظر امیر تیمور و اعیان دولت گذرانید لیکن غلام هشت نفر بود علت را پرسیدند امیر شیخ ابراهیم زمین خدمت را بوسیده در صف غلامان ایستاد و گفت غلام

نهمی خود من هستم

قطعه

غلامان ترکی زبان هشت برد
بجای نهم خویشتن را شمرد
چو گل شاه بشکفت از کار او
از آن کرده شد گرم بازار او

این مسئله به امیر تیمور بسیار خوش آمد و امیر شیخ ابراهیم را با صنایع الطاف شاهانه و انعام و احسان بی کرانه اختصاص داده و بخلعت شاهانه و کلاه و کمر و زرو زیور مخلع گردانید و تمام ایالت آن نواحی و قلمرو شیروانات را تا اقصای البرز به قبضه حکومت وی سپرد

نام اصلی معاذی اردشیر پسر حسن میباشد و از یک قصیده که در وصف شمع و مدح امیر شیخ ابراهیم چهارمین پادشاه شیروان گفته چنین مستفاد میشود چند سطر از آن قصیده نوشته میشود

شمع بزم آرا عروسی بین میان انجمن
کرده هر شب تخت سیمین جلوه گاه خویشتن
شه غیاث دولت و دین آنکه او را برگزید
از همه شاهان عالم کرد گار ذوالمنن
شاه مملت شیخ ابراهیم کز عز و شرف
مدحت او هست در قران حنیفاً مسلماً
مظهر دین و دیانت دافع ظلم و فساد
هر کز جود و کرامت کاشف سر و علن
در کمال سحر سازی میتوان شد صد ظهیر
کر کندشه تربیت بر اردشیر بن حسن

در مدح امیر هوشنگ سومین پادشاه از سلسله دومشروانشاهان نیز قصیده‌ای گفته

که چند بیت نوشته میشود

ای بر هوای سرتو بر سر هزار دست در پات سر نهاده‌ام از من مدار دست
اعظم جلال ملت و دین آنکه یافته‌است از روی قدر و جاه بر این نه حصار دست
هوشنگ شاه آنکه بهنگام کبریا بردوش نه فلک نهد از اعتبار دست
در آخر میگوید

تا چون قصیده عرض کنم بر ضمیر شاه پوشد به بنده خلعت و گوید بر آرد دست
دست جهانیان بدعایت گشوده باد زیرا پی دعای تو آید بکار دست
باد ابقای مدت عمرت هزار سال تا خلعت بقای تو باشد هزار دست

در غزلیات تخلص خود را معاذی گفته و وجه متخلص بودنش بمعاذی از يك

رباعی که در دیوانش هست چنین استنباط میشود که خود را از اولاد معاذ بن جبل دانسته این رباعی را کمال خجندی در حق او گفته و در دیوانش چنین مسطور است
حضرت شیخ در حق او گوید رباعی

ای آنکه بفن شاعری بی بدلی استاد قصیده و پیر غزلی
داری سخن بلند بر اصل متین آری چو تو از نسل معاذ جبلی

معاذی با حاج محمد عصار تبریزی (۱) و سلمان ساوجی و کمال خجندی معاصر

بود و چند شعری در این خصوص در دیوانش هست و مابین معاصرین خود اشعاری رد بدل

(۱) حاج محمد عصار تبریزی از شعرای قزل هشتم تبریز است استاد ماهر و از

مداحان سلطان اویس ایلخانی بوده منظومه‌ای دارد بنام مهر مشتری که جامی در حق آن نوشته که این مرد روی مردم تبریز را سفید کرده محال است که درین بحر مثنوی بدین خوبی گفته شود مطلع آن اینست

بنام پادشاه عالم عشق که نامش هست نقش خاتم عشق
چنانم در فراق ای گلندام که از من تادم مرگست يك گام

شده با سلمان ساوجی علاوه بر معاصر بودن رقابت هم در بین بوده است و همه وقت برتری خود را از سلمان اظهار میدارد و در عین حال به استادی کمال اسماعیل اقرار و اذعان دارد و غالب قصاید سلمانرا نظیره گفته چند بیت از قصیده که در مدح امیر شیخ ابراهیم از آخرین سلسله شروانشاهان گفته نوشته میشود

ای سہی سرو قدرت را مه تابان بر سر	سنبلت آمده از سر و خرامان بر سر
شمع در هجر رخت سوخته از سر تا پای	سرو از رشک قدت کوفته دستان بر سر
گر چه در مدح تو ای شاه محمد سیرت	همچو سین آمد امروز ز سلمان بر سر
با کمال سخن پاک کمال اسماعیل	میزنم هر نفسی دست ز نقصان بر سر
بحر احسان و عطا شیخ ابراهیم که زد	کف ز رشک گرمش قلمز عمان بر سر
در نای تو سخن را برسانم بکمال	گر ز لطفی فکنی سایه احسان بر سر
گلشن عمر تو سر سبز و خوش و خندان باد	باد پیوسته ترا سایه یزدان بر سر

این قطعه را در حق سلمان ساوجی و حاج محمد عصار تبریزی گفته و نسبت سرقت اشعار شعرا را بعصار داده است

اگر چه زبده دوران جمال دین سلمان	اسامی شعرای قدیم احیا کرد
عجب مدار که عصار نیز کرد احیا	که شعر جمله بدیوان خویش املا کرد

ایضاً در حق حاج محمد عصار تبریزی این رباعی را گفته و شعر او را ستوده

و اشاره به استادی وی و تلمذ خود نموده است

ای طبع تو بحر لفظ و معنی و خیال	شعر ترتو روان تر از آب زلال
المنته لله که پس از چندین سال	از تربیت شما رسیدم بکمال

معاذی مسافرتی نیز به گیلان نموده و در آنجا امیر سید رضی الدین کیا و امیر سید رضا کیا را که از حکمداران گیلان و لاهیجان بودند مدح کرده است بنا بنکلاش مجمل فصیحی (۱) این امیر سید رضا کیا در سالهای ۸۲۹ یا ۸۳۰ وفات نموده همچون

(۱) نسخه ای از مجمل فصیحی در کتابخانه اخوی حاج محمد نخجوانی هست

امیر سید ناصر کیا را که در سال ۸۳۷ بوزارت نشسته قصیده در مدح وی گفته است قصیده ای که در مدح امیر سید رضی الدین کیا گفته معلوم میشود وی معاذی را به گیلان دعوت کرده و او در رفتن تاخیر نموده پس از تاخیر زیاد رفته و چکامه ای بسیار عالی و شیوا گفته و عذر خواهی از تاخیر کرده است چند بیت از آن قصیده نوشته میشود

قصیده در مدح امیر سید رضی الدین کیا

بوالمظفر خسرو غازی رضی ملک و دین	آنک باشد با وجودش دین و دولت برقرار
اختران چرخ را بر سمت فرمانش مسیر	آسمان عدل را بر محور رأیش مدار
ای جهانگیری که پیش حام پا بر جای تو	سربه پیش افکند چون فاقاف هنگام وقار
کلك در بارت دهد عقد ممالک را نظام	تیغ پولادت دهد سد ممالک را حصار
دستها بگشوده و سر کرده سوی آسمان	سرو میگوید دعایت بر لب هر جوینبار
پادشاهها تاجدا افتادم از خاک درت	دیدم از گردون دون پرور جفای بیشمار
زانتظار خاک پای شه که باشد نور چشم	گشت بالله چشم امید من بیچاره چار
بخت گفتم کای معاذی سوی گیلان عزم کن	مرع زیرک را نباشد خوبتر از مرغزار
از دعای شاه کان فرضست بر خلق جهان	تحفه ای بردارو شو بر مرکب دولت سوار
روی برخاک جناب شاه نه مانند گرد	دست زن در دامنش کالاعتذار الاعتزاز
چون شنیدم این سخن بیدار گشتم همچو بخت	رخ نهادم بر جناب شهریار کامکار
تحفه آورده ام اما بود پای ملخ	در برشاهی که باشد از سلیمان یادگار
تا بود مدح سلاطین در کتاب ذوالمنن	از پی نعت رسول و بعد حمد کردگار
باد مدح ذات تو سردفتر دیوان مجد	باد یمننت بر یمین و باد یسرت بر یسار
باغ ملک از آب تیغت دایما با آب و رنگ	سهر و قدرت بر کنار جوی دولت برقرار
قصیده ای که در مدح امیر سید ناصر کیا	وزیر گفته این چهار بیت از آن قصیده است
صدرا بمدح ذات تو طبع من انوریست	بختم ظهیر و حافظ و اقبال ناصر است
محکوم امر نهی تو با داد مدار چرخ	از بهر آنک حکم تو بر چرخ آمر است

صدسال بر سریر وزارت بفرو جاه باقی بمان که خصم ترا وقت آخر است
 یعنی نظام ملت و دین آصف زمان ناصر کیا که ذات ورا بهخت ناصر است
 راجع بتاریخ تولد و سن و سال معاذی آنچه از دیوان خود استنباط میشود
 اینست که امیر هوشنگ سومین پادشاه از سلسله دوم شیروان شاهان پسر کلاس بن کیقباد
 را که در سال ۷۷۴ به تخت سلطنت نشسته او را مدح گفته سن او را اگر بیست سال
 فرض کنیم تاریخ تولد وی مابین سالهای ۷۵۰ و ۷۶۰ هجری میباشد و در سال ۸۳۷ امیر سید
 ناصر کیا وزیر را مدح گفته در این صورت سن وی به هشتاد بالغ میشود و بعد از آن
 تاریخ زندگانی وی روشن نیست و معلوم نیست کی از جهان هستی رخت بر بسته
 در حدود هشتصد هجری که امیر میرانشاه در تبریز بود معاذی نیز در تبریز بوده و رفتن
 میرانشاه بخانقاه شیخ گمال خجندی علیه الرحمه و پرداختن هزار دینار قرض او
 مشهور است احتمال است معاذی نیز قطعه زیر را در آن باره گفته که جمال الدین
 صوفی و کمال خجندی نیز حضور داشتند

شیخ مرشد کمال ملت و دین دوش میگفت رمزی از سر حال
 که شهنشاه میر میرانشاه پادشاهی است بس فرشته خصال
 در جوابش جمال دین صوفی گفت او خسروی است فرخ فال
 بعد از آن در میان معاذی گفت پادشاهی است باجمال و کمال

معاذی اغلب عمر خود را در دربار امیر شیخ ابراهیم از آخرین سلسله شیروان شاهان
 گذرانیده و قریب چهل سال در دربار آن پادشاه مشغول مداحی بوده قصاید
 بسیار عالی در حق وی گفته است چند شعر از قصیده‌ای که چهل سال اقامت او را
 در دربار آن پادشاه میرساند نوشته میشود

شاهها توتاز مملکت خویش رفته‌ای همچون ننی است مملکت شیروان که بی سراسر است
 چشم امید خلق شماخی ز انتظار چون گوش روزه دار بر الله اکبر است
 وقتست سایه بر سر در بند افکنی خورشید رابه بیت شرف جای خوشتر است

شاهها مرا بخدمت خسر و حکایتی است
چل سال رفت تا که درین درملازم ست
از فیض دست شاه جهان جمله تازه شد
بهر همه برات نوشته است بخششت
بس کن معاذیا و دعا کن بصدق دل
قصیده‌ای نظیره بقصیده انوری در مدح امیر سید رضی الدین کیا گفته که چند
بیت از آن نوشته میشود متاسفانه از اول قصیده که در اول کتابست چندبیتی افتاده است

از شوق رخ تازه گل بلبل سر هست
تا چرخ رسانید ز گلبانگ فغانرا
بگشود دگر بار زبان سوسن آزاد
تا مدح کند بندگی شاه جهانرا
یعنی که رضی الحق والدین که بدولت
از حلق عدو آب دهد تیغ و سنانرا
از حضرت حق دست تو شد ضامن ارزاق
ای بر سر راه کرم انداخته خوانرا
خان کرمت عام بود شاه و گدا را
خاک قدمت تاج سر قیصر و خانرا
هر چند که استاد سخن انوری امروز
در مدح گرفتست کران تا بکرانرا
گر روبرو خود خوانیم از غایت تعظیم
من گوش بمالم بسخن شیر ژبانرا
در مصر بقاذات ترا امن و امان باد
چندانک دگر نسر نه بیند سر طانرا
روز تو همه عید و شبت جمله شب قدر
صد سال به بینی تو همین را و همانرا

راجع به تبریزی بودن معاذی در دیوانش قصیده‌ای هست که پس از مدح امیر
شیخ ابراهیم تقاضای تعمیر خانه خود را که از بارش زیان دیده بود کرده است چند
بیت نوشته میشود

شاه غازی غیاث دولت و دین
ای بحکم تو سد باب الباب
پیش تیرت سپر شوند اعدا
پیش تیغت سران نهند رقاب
در حوالی و ناقی دارم
گشته ویرانه همچو نقش بر آب
گاه از کهنگیش ریزد خاک
گاه از نازگیش میچکد آب

آبم از خانه‌های دیده چکید
 رفت از دیده پر آبم خواب
 متعیر نشسته‌ام که دری
 بگشاید مفتح الابواب
 خانه پر آب مرد تبریزی
 همچو خرمانده در میان گلاب
 دوستانت چو مهر فوق فلک
 دشمنانت چو آب تحت تراب
 کمال خجندی در دیوان خود در دو قطعه زیر نام معاذی را گفته است

قطعه

دعای من اینست در هر نمازی
 بخلوت که یاملجائی یا معاذی
 نگه دارا صحاب ذوق طرب را
 زچنگ ملاطی و شعر معاذی

قطعه

ای طالب معانی در شاعری زهر در
 در حجره معاذی چون آبی و نشینی
 از بس تواضع او را کوچک دلی شناسی
 لیکن برادر او مرد بزرگ بینی

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
 پرتال جامع علوم انسانی